

جاده ای که بسر زمین آمو میرسد

۱۲

... این سبکتگین غازی... ولی امیر المؤمنین. تزئینات ستون بزرگ بیشتر است. آجرهای آنرا بهم نزدیکتر کار گذاشته‌اند و همه هشت پهلوئی آن آرایش کامل یافته است و در کنار بعضی کتیبه‌های کوچکتر قرار دارد. شانزده صفحه دیگر گرداگرد قسمت فوقانی ستون و حاوی القاب سلطان مسعود است. خطوط کوفی آنها کشیده تر و زیباتر است و همچنان که سر بازان در میان جمعیت نمودار هستند این کتیبه‌ها نیز در میان طرحهای گوناگون، برجسته می‌نماید.

معمولاً اگر دو ساختمان را که هر دو بیک طرح ولی در دو تاریخ بنا شده باشد باهم مقایسه کنیم آنکه قدیمتر است از حیث سادگی بر آن دیگر امتیاز دارد. اما در اینجا چنین نیست. ظرافت آجر کاری ستون بزرگ و مهارتی که در تزئینات آن بکار رفته زیبایی مخصوص بآن بخشیده و بر استحکام پایه ستون افزوده است چنانکه شایسته نگاهداری استوانه بالائی را بآن داده بود. در سفارت خانه کابل عکسی قدیم از این ستون دیدم که در حدود ۱۸۷۰ میلادی برداشته شده و جزئیات استوانه بالای این ستون در آن نمایان بود. طول بیست و پنج پای آن ساده و ظاهراً هنگام ساختن پشت ایوان چوبی قرار گرفته بوده است. از آن بیلا دنده دنده زینت یافته و یک پهلو بهین و پهلوئی دیگر کرده ماهی و روی آنها شانزده طاقچه مستطیل و یک نوار کج بری بوده است و در عکس، کج بری مزبور خط کوفی می‌نمود.

اتفاق را این ستون و گنبد قابوس در یک قرن ساخته شده‌اند. هر دو با تیز یادگار بنا شده و معرف هنرمندی سازندگان آنها‌اند. اما یکی آراسته و دیگری ساده است و این فرق می‌نمایاند که زمانی که اینها ساخته شده‌اند دو سلیقه جداگانه در معماری وجود داشته است. معماری سلجوقی که پس از آن پدید آمد نتیجه همین دو سلیقه بود و چون زائیده هر دو نبوغ بود، میان ترکیب و تزئین تعدیل برقرار کرده جهانگردانی که باین جا آمده‌اند بمقبره سلطان محمود که در دیهی بنام «روضه» بفاصله نیم میل واقع است بیشتر توجه کرده‌اند تا این ستونها. این بطوطه که در اواسط قرن چهاردهم باینجا آمده مینویسد که در بالای مقبره مسافر خانه‌یی هست. بابر پشادشاه هند می‌نویسد: بدرون مقبره رفتم و قبر سلطان ابراهیم و مسعود را نیز در همان نزدیکی زیارت کردم. پس از او «و این» ۱ بسال

۱۸۳۶ باینجا آمد و شش سال پس از او سر بازان انگلیسی در مقبره را کنده بردند یکی از مورخان نادان که بگمانم « فرشته » باشد چنین نوشته است که سلطان محمود پس از فتح سومنات در بشکده برهمنی را بغارت آورد و آن اکنون در مقبره اوست. درهای مزبور بیلندی ۱۶ و نیم پا و به پهنای ۱۳ و نیم پا میباشد و با بزرگترین وسیله ممکن آنها را بشهر آگره در هندوستان برده اند. سپس فرمانفرمای هند « لورد آلن برو » نامه ای خطاب با میران هندوستان نوشته و در آن اظهار داشته است که « به بیند چگونه دولت انگلیس خود را دوستدار شما بشود رسانده و آبروی شما را مانند آبروی خود دانسته است که بنیروی لشکری درهای بشخانه سومنات را که مدتها نشانه شکست شما بدست افغانان، در افغانستان مانده بود بشما برگردانید ». مردم هند این اظهار را باریشخند تلقی کردند و در نتیجه درها در قلعه آگره جای داده شد و هنوز هم در آنجا میباشد. از چوب سرو افغانی ساخته شده و در بالای آنها کتیبه ایست که در آن ابوالقاسم محمود بن سبکتگین از خداوند طلب آمرزش می کند. افسانه آمدن این درها از هند با افغانستان هنوز در کتابهای درسی افغانستان دیده میشود. شایسته است که حکومت هند آنها را بغزنی برگرداند تا حقیقت تاریخ روشن شود. شرح کنده کاربهای روی این درها در کتب اروپائی انتشار یافته است و معلوم میشود که بدون حق آنها را ربوده بهند برده اند و هنر کنده کاری آن خود در صنایع اسلامی بی نظیر است.

« نیدر میئر »^۲ که پس از نخستین جنگ جهانی باینجا آمده مینویسد قبر سلطان محمود زیر آسمان قرار دارد ولی اکنون گنبدی فراخ آنرا پوشیده و اطراف آن چند شبستان و یک سمت آن باغچه گل سرخ است. سه پیر مرد نزدیک گور نشسته بودند و قرآنی بزرگ پیش روی ایشان قرار داشت و بنوبت آنرا باواز بلند میخواندند راهنمایان ما روی نرده چوبی اطراف قبر ختم شده یک گوشه پوشش سیاه را بلند کردند و برگهای گل سرخ که روی آن ریخته بودند در گوشه دیگر کپه شد. تخته سنگی بدرازی ۵ پا و بیلندی ۲۰ اینچ بشکل گهواره وارونه بیدار شد که دوسر آن سه گوشه بود و روی سکونی بهن قرار داشت. سنگ آن مرمر و سفید و نیم شفاف بود. بر کنار سمت قبله دو سطر کتیبه بخط کوفی کنده شده بود که عبارت بود از: « امیر نظام الدین محمود بن سبکتگین. در سمت دیگر کتیبه ای بود سه بره بمضمون. « نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الاخر سنه احدی و عشرين و اربعمائه گذشته شد »^۳ اهمیت مقبره باعتبار هنری در کتیبه های آنست که بر سنگ مرمر کنده شده و گذشت زمان درخشندگی سنگ را زائل نکرده است. کتیبه سمت قبله بسیار اهمیت دارد. خط کوفی زیبایی خاصی دارد. اگر تنها از لحاظ طرح دیده شود تأثیر فوق العاده آن

مانند دلشینی کلام سخن پردازان است. هیچیک از کتیبه‌هایی که در ده ماهه اخیر دیده‌ام بیای این اشکال بلند و موزون که بر گهای زیبا آنها را احاطه کرده است نمیرسد. نهصد سال است که این نقوش بسوگواری مرگ سلطان محمود فاتح هندوایران و ماوراءالنهر در تختگاه او بریاست.

جمعیتی را که همراه ما بیباغچه مقبره آمده بودند نگذاشتند بمقبره وارد شوند. اتفاق را یکی از ایشان برای نماز گزاردن آمده بود و از این قدغن خشمناک شده فریاد کرد: چرا باین منشیان کافر اجازه دخول میدهید؟ اینها پاک نیستند. مردم دیگر نیز با او هم آواز شدند تا جائیکه نگهبانان ما ترسیدند آشوبی پیا شود زیرا ایشان خود بما پیشنهاد کرده بودند که بمقبره وارد شویم. وزیر امور خارجه از کابل تلگراف زده بود که همه جا را باین سیاحان نشان بدهید.

کابل - ۱۷ ژوئن. هنگام مراجعت از غزنی معامتی برماحل شد. یکجاسید جمال توقف کرد و شاگردش باشاره او چند شاخه از درختهایی که لب جو در نزدیکی جاده روئیده و از نوع بید بود چیده درون کامیون زبر پای ما ریخت. عطری که از آنها برخاست همان بوی خوشی بود که از مرز باین طرف هوای افغانستان را پر کرده است مناره‌های هرات را بیادم آورد. خوشه‌های گل آن برنگ سبز مایل بزرد بود و از دور دیده نمیشد. در آینده هم هر وقت این بوی خوش بدماغ من برسد بیاد افغانستان خواهم افتاد همچنان که هر وقت قفسه لباسی که از صنوبر ساخته شده باشد بینم روزگار کودکی بیادم می‌آید.

سید جمال میگوید شنیده‌ام که عبور ما از رودخانه‌ای که از دشت بغلان میگذشت و ما مدتی در کنار آن معطل شدیم دو کامیون در آن مانده و زورق‌هایی که مسافر و بار از روی آن رودخانه میگذرانند غرق شده است و پنج زن تلف شده‌اند. اکنون در مهمانخانه بی پسر میبریم که بدست هندیان اداره می‌شود. بتازگی ساختمانی بآن افزوده و مدبری از آلمان خواسته‌اند. بسیاری از زیبایی‌های کابل طبیعی است و شهرهای بالکان شباهت دارد. شهر روی چند تپه سنگی بنا شده که بمنزله بارو و اطراف آنها سبزه است. گوه‌های از برف پوشیده از دور نمایان است و زیبایی به آن می‌بخشد. اطراف مجلس شورای ملی غله کشت میشود. درختهای سردرهم برخیابان‌هایی که بشهر کشیده شده است سایه می‌افکند. بلندی شهر از دریا ۶۰۰۰ پا می‌باشد و یقین زمستان آن بسیار سرد است. اکنون هوا خوب یعنی گرم ولی همیشه تازه است. در مغازه‌ها الکل فروخته نمیشود و سینما نیست. بدستور روحانیان طیب سفارتخانه زنان را مداوا نمیکند ولی گاهی زنان بلباس مردانه نزد او می‌آیند و نسخه میگیرند. سیاست و ادار ساختن مردم بتقلید از غرب اکنون متوقف است. با اینهمه آثار تجدد نمایانست. مردم آنچه را در تمدن غرب سودمند می‌یابند می‌پذیرند. باید گفت افغانستان براه میانه رویی را که مردم آسیا جویای آن هستند یافته است. افغانی هر

قدر هم طرفدار استقلال ملی باشد باز رفتارش بهتر از ایرانی مقلد از خود راضی امروز می نماید .

امروز در سفارت خانه سرهنگی بنام «پورتر» از من پرسید شما کدام يك از کارهای این جهان را انجام میدهید. گفتم من بنا های اسلامی را مشاهده میکنم. گفت بدانید که من بسیاری از معماریهای اسلامی را در مصر و فلسطین و ایران دیده و در باره آنها بسیار اندیشیده ام . اگر میل دارید برای درك معانی آنها مفتاحی بدست شما بدهم . گفتم راستی ؟ آن چیست ؟ . غول آسا بگو شدم گفت همه آنها نشانه آلت رجولیت است . ابتدا در شکفت شدم که چگونه افکار فروید در سرحد افغانستان و هند نفوذ کرده است . پس از اندکی دانستم که بچشم سرهنگ پورتر همه کائنات نشانه آلت رجولیت است .

بعد از ظهر فلچر که یکی از کارمندان سفارت خانه است در اتومبیل خود مرا بدیدن دارالامان و پغمان برد . این در شهر را امان الله خان بنیاد نهاد و توفیق تکمیل آنها را نیافت . میخواست دارالامان نظیر دهلی نو و پغمان همانند شمله ، بشود . پول هائی را که امیر حبیب الله خان بعنوان کمک از بریتانیا دریافت کرده بود و بدست وی خرج نشده و گرد آمده بود ، پس از او امان الله خان بمصرف بنای این دو شهر رساند . خیابانی که از دارالامان بکابل کشیده شده یکی از زیباترین خیابانهای جهان بشمار میرود . طول آن چهار میل و راست و پهن است و دوست آن درختهای چنار صاف کشیده است . پائین درختها جوی آبروان و کنار آن سبزه روئیده است . آنسوی جوی پیاده رو سایه دار است و کنار آن بته های گل زرد و سفید درهم روئیده که در این هنگام پر از گل و هوا از آن معطر است . اما افسوس که در انتهای خیابان ساختمان کوچک شهرداری واقع و پشت آن بخیمایان و کلاه فرهنگی آن نمایان و اکنون متروک است . پائین آن کارخانه کبریت سازی است که بدست آلمانها اداره می شود و عبارت از يك ساختمان روستائی سیمانی است .

پغمان که نظیر شمله است در دامنه تپه ای که دو سه هزار پا از دشت بلند تر است واقع و دارای درختهای فراوان چنار و گرد و می باشد . گذرگاههای چند در میان درختها ساخته شده و نهرهای آب سرازیر و آهنگ موسیقی ساز کرده است . برفهای روی کوه از لابلای درختها بنظر میرسد . در هر گذری خانه بی با اداره بی یا تماشاخانه بی بسیار زشت و ناهنجار و بشکل مراکز آب معدنی ساخته شده است . اگر امان الله میخواست چنین ساختمانی را بطور مسخره تهیه کند بشکل میتوانست مهندس برای این کاریابد ولی اینها از سرمزاج ساخته نشده است و اکنون خالی و منظر جنگل و آب و دشت را خراب کرده است . دشت زیرین جا بجا کشت شده و در میان آنها راه های باریک بر درخت و پیچ در پیچ است . بزرگترین مظهر این مدنیت دروغین همانا میدان اسب

۱- شمله با Simla پای تخت تابستانی هند .

دوانی است به بزرگی زمین کریکت که شایسته است در تنگنای اسپر بس آن فیل بدوانند .

امروز عصر مقداری سنک لاجورد خریدم نه بعلمت اینکه ارزان یا خوش رنگ است بلکه بسبب اینکه از کانهای بدخشان میباشد و سنک حقیقی لاجوردیست که نقاشان قدیم میساختند و از آن رنگ آبی خود را میساختند . فروش این سنک در انحصار دولت است و همه محصول آن به برلن فرستاده میشود . نیمه شب است . کریستوفر باتفاق يك دیر آلمانی بنوشیدن آبجو بیرون رفته است و من مانند مادر بزرگ به بسته بندی و پرداختن صورتحساب مهمانخانه اشتغال دارم .

هند - پیشاور ۱۲۰۰ پا : ۱۸۹ میلی کابل ۱۹ ژوئن . نتیجه از خانه دریامدن دیشب من اینکه صبح زود اناث دم در مهمانخانه گذاشته بود و ساعت پنج که سیدجمال با کامیون آمد و انتظار داشت که دو ساعت معطل شود حرکت کردیم و عصر همانروز به پیشاور رسیدیم . حتی با اتومبیل سواری هم این فاصله را معمولا دوروزه طی میکنند . کامیون ما سرعت وحشتناکی حرکت میکرد . از میان کوههای لغت و سیاه عبور کرده بسرزمین مه آلود تیره هند رسیدیم . ساعت يك بجلال آباد رسیدیم و خربوزه بی خرید به شتاب از روی ریگهای خاکستری رنگ که در آفتاب میدرخشید بسوی دره خیبر رفتیم . در «دکه» مراسم مرزی را سرعت انجام دادیم . رودخانه کابل از پهلوی این دهکده میگذشت و بروسعت آن افزوده بود . چند دکان و یک پمپ بنزین و یک درخت کوتاه بالای صخره بی در این دهکده بود .

کوهها رو بروی ماصف کشیدند . سید جمال بمباهات گفت من افریدی هستم . چندتن افغانی زیر درخت نشسته بودند و گذرنامه های ما را بازدید کردند . در گوشه دیگر يك حایل آهنین که برافراشته بود و يك فرسخ شمار قرار داشت و نگهبانی خود بسر ایستاده بود و چنین می نمود که محل نگاهداشتن اتومبیل است . معلوم شد مرز هندوستان است . دفتر جدید گذرنامه و بلانی بود درون يك باغ که بتهای گل در آن روئیده بود . روی نیمکت نشسته سالاد چوجهی را که ذرقوطی باقی مانده بود درون کاسه آبی که در اصفهان خریده ام ریخته خوردیم . مامور گذر نامه گفت چون بعد از ساعت چهار ونیم است نباید باروپامیان اجازه عبور داده شود لذا خواهش میکنم بگوئید ساعت سه ونیم بدره وارد شدیم .

خیبر همچنان که خاصیت همه دره هاست بسیار هموار است . بهمین جهت برای جاده های آن تجهیزات بسیار فراهم ساخته اند . بجای جاده های آسیای میانه و چوبهای کوتاه تلفن و سیمی که بالای آنهاست ، در این دره شکوه روم قدیم دیده میشود . بجای يك جاده دو جاده در نشیب و فرازهای گردنه کشیده شده است که یکی اسفالت و بهمواری خیابان « پیکادلی » ۱ و دو طرف آن پشته کوتاه میباشد و دیگری جاده قدیم است که

کاروانهای شتر از آن میگذرند و بس. با اینهمه پهن است و نظیر آنرا از دمشق باین طرف ندیده‌ایم. در میان این دو جاده راه آمد و شد دیگری هست که تادمانه دره کشیده شده و قرار است از آن هم بیشتر برود و آن راه آهن میباشد. قطار بسرعت از تونلها میگذرد. دهانه تونلها سیاه و پایه آنها از آجر سرخ است. دو طرف راه آهن و جاده تخته‌سنگهای تراشیده شده قرار دارد و از کوهی بکوه دیگر میرود. بله‌ای آهنین بالای دره و روی راه آهن و روی جاده ساخته‌اند. سیمهای تلفن بسیار بدور مفره‌های سفید درخشان پیچیده شده، راه‌نماهای سبز و سرخ راه آهن در هوای گرم و تیره مانند جواهر میدرخشد. آب روه‌های دو طرف جاده مانند تابوت‌های قدیم ساخته شده است. سنگهای فرسخ شمار بفاصله ۳۰ گز اعلام میدارد که فاصله تا کنل‌لاندی و جرود و پیشاور کاهش یافته است. روی هر تپه و قلعه هر کوه يك ساختمان نگهبانی قرار دارد. این تاسیسات برای اینست که هر گاه انگلیسان مجبور بدفاع از هندوستان شوند بتوانند با حداقل سپاهی این وظیفه را انجام دهند. ما چنین احساس کردیم و از دیدن آن همه تجهیزات در نقطه‌یی که کانون قبائل جنگجو و هوایش گرم میباشد دور روزگاران قدیم فاتحان و مسافران در آنجا باهم آشنا شده‌اند، بیچنان آمدم و این هیجان بنا بر عقل سلیم و از شائبه خود بسندی و وطن دوستی دور بود.

سید جمال از تماشای جاده بیچان آمده همچنان که با تبسم بکف درخشان آن می‌نگریست گفت: جاده بسیار خراب است. امشب در خیبر مهمان من هستید. هنگام عبور از کنل‌لاندی هك «هامر» را دیدیم که از «گورک‌ها» تشکیل یافته است و بیازی هاکی مشغول بودند. صاحب منصبان او را ندیدم جز چند تن که در اتومبیل «موریس» از پهلوی ما گذشتند و لباس تنیس بتن داشتند. بنا بر این نتوانستیم پیغام هامر را بایشان برسانیم.

بدیه خیبر رسیدیم که نمونه‌یی از روستاهای آن دره و هر يك از خانه‌های آن يك محوطه محصور و مستحکم و دارای برج نگهبان بود. در اینجا سید جمال توقف کرد گروهی کودک خنازیری بی آنکه بسا و اثاث پروائی کنند بدرون کامیون ریختند تا پدر خود را خوشامد بگویند. صاحب کامیون که سرمایه داری تنومند بود از خانه بیرون شتافت تا ببیند ماشینش جاده‌های افغانستان را چگونه طی کرده است. شاگرد راننده صندلی جلو را برداشت و مقداری شکر روسی را که در «مزار» خریده و آنجا پنهان ساخته بود در آورد. خویشاوندان سید جمال نیز فرا رسیدند و دیرین نگذشت که تمام مردمان دیه دور کامیون حلقه زدند تا آن باز یافته‌را پس از سه ماه غیبت دیدن کنند.

بی‌میل نبودیم که دعوت سید جمال را بماندن در خانه‌اش بپذیریم ولی اکنون که با این شتاب می‌رویم یقین نداریم که بکشتی «ماجولا» که از بمبئی حرکت میکند برسیم. اگر مهمان سید جمال میشدیم خالی از تفریح نبود که روز بعد پیاده تا سربازخانه

لاندى كتل برويم ونمن گفتگو بصاحب منصبان بگوئيم كه ما پائين جاده مهمان راننده خود هستيم. سيد جمال باحسن خلقى كه هميشه بروز ميداد خانواده خود را ترك كرده ما را به پيشاور آورد. كوهها از هم باز شد وجلگه بى پايان هند با درختهايش پديدار گرديد. ساعت هفت ونيم درايوان مرمرين مهمانخانه «دين» نشسته بنوشيدن عرق اردج مشغول شديم.

باتأسف بسيار بسيد جمال خدا حافظ گفتم. رويهم رفته ۸۴۰ ميل از مزار شريف تا پيشاور ما را با كاميون آورد. هيچگاه از موانع دلتنك و آشفته نميشد و درهمه حال آرام و سر حال و دقيق و با ادب و كار آمد بود. جاده هاى كه ما از آنها گذشتيم سخت ترين رهپائى بود كه كاميون ميتواند طى كند و در اين مدت يك بار هم نديديم كه سيد جمال جعبه ابزار را باز و بالاستيك راعوض كند. كاميون شورولت بود. قطار سرحدى ۲۱ ژوئن. شب را در دهلى مانديم و بامداد روز جمعه آفتاب نزده بتماشاي طاق يادگارى «لوتينز» رفتيم. در زمان فرمانفرمائى بلورد اروين مجسمه او و لورد ريدينك و نيز نقشه شهر روى صفحه طلا بپاي ستون «جيبور» افزوده و ارزش كاخ فرمانفرما كاسته شده است.

روزي بلورد اروينك گفتم مجسمه خود را بدست «ايشاين» بسازيد. گفت ميدانستم چنين پيشنهاد خواهيد كرد. آخر بدست «ريديك» ۳ ساخت. درباره جاده شاهى بايد بگويم شيب آن زياد است و اگر از «بيكر» نام نيبوم تقصير من نيست و باين سبب است كه مهندسى او باحسن نيت انجام نگرفته است.

جاي شگفتى است كه در تزئينات قطب منار كه با سلوب سلجوقى شده بجاي گچ برى، سنك تراشیده بكار رفته است. بدین سبب اهميت هنرى آن كاسته شده و بشيوه هندى كه پر زحمت و آزادى در زيبا ساختن آن كتر مى باشد درآمده است.

اين قطار فقط پانزده ساعت پس از حركت ما از پيشاور روانه شده است. چون ناگزير بوديم با همين قطار حركت كنيم وقت كافى براى ماندن در دهلى نداشتيم.

كشتى ماجولا ۲۵ ژوئن. كشتى است بظرفيت بيست هزار تن. درميان درياى تيره رنگ حركت ميكند. ترشح دريا در هوا ديده ميشود. هر سو آب شور و عرق تن و بى آرامى است. اطلاق ناهار خورى خالى است و صدای قى كردن بگوش ميرسد. هنگام سوار شدن ب كشتى بيم داشتم مبادا اين هم مانند سفر چهار سال پيش باشد كه بايكى از كشتى هاى «بى اند او» كردم و فصل ازدهام كشتى بود. آن زمان رقابت كشتى هاى ايتاليائى تازه آغاز شده بود. اكنون مى بينيم رفتار مأموران بهتر شده است. ديگر اينكه كشتى نيمه پراست و بهمين سبب توانسته ايم آزادانه روى سطحه بگرديم. با اينهمه دو هفته مقيد بودن را بيول خريدن كفاره ايست وحشتناك.

كشتى ماجولا ۱ ژوئيه. با آقاى چي چسترو خانمش و دوشيزه ويلز آشنا شده ايم

۱- Lutyens - ۲- Epstein - ۳- Reid Dick - ۴- P. & O.

شعر فارسی در عراق

۴

شیخ رضا طالبانی - متوفی سال ۱۳۵۷

در مدح ناصرالدین شاه

گر شعاع خسرو انجم نبودی ما هرا نورماه از آفتاب و نورشاه از خویشتن گر نه از خط شعاعی مهر بگرفتی ضیا کبک را از سایه عدلش ز شاهین باک نیست این همان شاهبست کز بهر عدالت گستری گفت بامن ابلهی کوتاه بین از روی طنز گفتم ای کوته نظر آخر نه او ظل خداست این همان شاه جهاندار است کش خاقان چین عرضه می دارد که دیرین بنده ام در گاهرا	ماه میگفتم جمال «ناصرالدین» شاهرا در حقیقت فرق بسیار است شاه و ما هرا در فلک از شرم رویش کم نمودی ما هرا میزند هر دم بگردون بانک قاه قاهرا شیر را گوید شبا نم کله رو با هرا قبله عالم توانم گفتن این جم جا هرا سرور عالم بیاید گفت ظل الله را
---	---

دوشیزه ویلز چون کریستوفر رادید که باتنکه و نیم تنه سرخی که در عباس آباد خریده بود روی سطحه کشتی رفت و آمد می کند پرسید شما پی کرد هستید؟ کریستوفر گفت: خیر. از افغانستان می آیم. آقای چی چستر گفت افغانستان، آه. یکی از شهر های هند است.

سیورنیک ۸ ژوئیه. کریستوفر از ماریسی برای ملاقات خانم واسموس بسوی برلن رفت. از دریچه قطار که به بیرون نگاه می کردم انگلستان بعلت خشک سالی بی روح و زشت بنظر می آمد. همینکه بایستگاه «پدینگتون» رسیدم و سفرم پایان یافت مدتی بفکر فرو رفتم و گردش یازده ماهه ام و سپس ماندن در میان خانواده عزیزم و نداشتن فعالیتی نظیر یازده ماه در نظرم مجسم شد. نوزده روز و نیم است که از کابل روانه شده ام. سگها پیویم دویدند. مادرم آمد. فراقی که او را رنج میداد بیان رسید. وقایع سفر را برایش شرح خواهم داد. هرچه دیده ام بتعلیم او بوده است و اگر درست بدستور او رفتار کرده باشم یادآور خواهد شد.

بیابان